UNIVERSAL
LIBRARY
OU-232868
UNIVERSAL
LIBRARY

ولكن الله يمن على من يشاء



در مطبع افضل المطابع محمدی طبع گشته

بسم الله الرحمن الرحیم

همی گوید ابو نصر فراهی بتوفیق خداوند اکبر

اختیار لفظ همی بجهت استمرار است ۱۲ این مصرع الحاقیست ۱۲

حُسِدَ حافِدُهٗ و حُفِدَ حاسِدُهٗ ما حرکت

حسد کرده شود نواسهٔ ابی النصر و خدمت کرده باد حاسد او

الشَّمالُ النَّخلُ الدَّقیقُ و نخل

باد دست راست غربال باریک را

الشِّمالُ لِنَخلِ الدَّقیقِ + که صبیان را بشیر از تعلم

دست چپ برای بیختن آرد باریک

لغت رغبت می افتد باشعار فارسی چون خوش آمدن شعر مر طبعها را موزون را

غریبست و تعلم لغت کلید همه علمهاست پس قدری ازوی بنظم کردم

تا بی کلفت یاد گیرند و چند بیت که ضابط بود مر هر چیزی را از علوم متفرقه

درمیان این قطعه ها درآوردم تا نبشتن و خواندن این نسخه هر کسی را رغبت

افتد چون این مجموعه دویست و بیست بیت آمد آنرا نصاب الصبیان



القطعة الاولی فی بحر المتقارب المثمن المقصور

به بحر تقارب تقرب نمای | بدین وزن میزان طبع آزمای

فعولن فعولن فعولن فعول | چو گفتی بگو ای مه دلربای

...ـلّه و رحمن خدای | دلیل است رهنمای تو گو رهنمای

...رض و غبرا زمین | محل و مکان و مقام است جای

سقر دوزخ و نار آتش وطی | که جنت بهشت آخرت آن سرای

...ریه شش ... قفا چیره و وجه روی | فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

...ب لسان چه زبان فم دهان | ید و جارحه دست حلقوم نای

...پ و بغل استر و سرج زین | بعیر اشتر است و جرس چه درای

...ا و مرآة زن زوج جفت | غنی مالدار است و مسکین گدای

قنات است کاریز و عذب آب خوش | نجیع و خون و حمأه حمات است لای

...گران عود بربط و تیر تیرعه رود | ولی صنج چنگ است مزمار نای

...ا کذب و فریه دروغ | عفیف و حصور و ورع پارسای

...هر دان شهر ماه | دگر وتر را طاق دان طاق تای

...ضیا روشنی | ثبور است ویل و بود وی وای

...م و بلید است کند | بود لوذعی المعی تیز رای

حقیق و جدید ثرو ثمین و حری ... سزاوار با گیر اُد حل درای

القطعة الثانیة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی به گلشن جانها قد تو سرو روان | رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث این بحر او خوش بخوان

ضیا و نور و سنا روشنی افوق چه گران | فتی خفیف جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زر است حدید آهن و رصاص ارزیر | لجین سیم زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس روی آنک است آسرب | حلی است زیور و غالی گران رخیص ارزان

حرار و سیف و حسام است عضب و صارم تیغ | مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عصب بی و یلبه جوشن است درع زره | وهق کمند و لی النصل و معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و هبا و هیج غبار | کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان

خشاشه باقی جان و عراضه ره اورد | قراضه ریزه زر ربح سود خسر زیان

یغوث و نسر و یعوق است و لعل و دعری | سواع و لات و منات است نام های بتان

صنم چو نصب و نصب و ان و جبت و ند طاغوت | وثن بت است و ثنی بت پرست و فرال پیمان

هدف نشانه غرض هم نتیجه سکیر است | وترد زره آمد و معراض تیر گز میدان

القطعة الثالثة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بباریکی میانت همچو موی در کمر | غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | خیز در بحر رمل این قطعه را برخوان زبر

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر | ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه میل نیک | غصن خوی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

ذیب ببر جان سپید گرگ و سبع بخش فاره موش | حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی | نقی مغز و شحم پیه و اذن گوش اظفور کب

بادیه صاح و حرب جنگ یوم روز و لیل شب | غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش نقمه کیر

شارق و شمس و ذکاء و یوح و بیضا آفتاب | شام و تبر و عسجد و عقیان عین و نضر زر

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن دوست | زوج شوی و زوجه زن شعر ناست و نحل زنبور

حنطه گندم حبه ارزن خبز نان لحم گوشت | اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر

لجه و داما و یم و بحر دریا قعر تک | فیل پیل و لق تشنه ظمی حمار ابو و خر

ق

شیشه نشیمه بدن و آب است خوی | غیث باران ثلج برف و ثادم مبلول تر

شط و شاطی حفه غطره عدوه و ساحل کران | مزرعه چاره کلاته دان و حارث برزگر

کوه روزن غرفه و دروازه است شکده ه | سکه کوچه درب دروازه است معبر گذر

ستر جامه ستر پرده رقعه پاره رثت کهن | ظهاره ابره دان و بطانه آستر

ضفنه بفتح ضاد و فا و تشدید
صاحب صراح بمعنی بر دواره ترجمه کرده
صاحب برهان میگوید برواره بروزن
همواره بالاخانه و حجره بالای خانه
رای را گویند بغیر راه متعارف
پس ناظم که ترجمه غرفه بدروازه کرده
مراد آن دروازه مختصر و غیر متعارف
است ۱۲ مولوی

سناالدین کلیم
المدقق

زبره دان یکپاره آهن کسره خوان یکپاره نان | عذاره دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعة الرابعة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی طراوت رویت گل همیشه بهار | قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث این بحر را و کن تکرار

قمیص چیست و کم آستین و جیب ستار | قلیل نزر و بسیار اندک و حساب شمار

قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه | عیابه سازره و خیش بل زمام مهار

مدینه و بلده و مصر شهر و سور ربض | خیانکه معرکه لشکرگه است و حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکین کارد | خیاط و مخیط سوزن خو حرت و سم سوفار

لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول | شفیق دادور و دوز رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و خشبت چوب و خوخ شفتالو | سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

احد یکی عشره ده مائة صد اثنان دو | ثلث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

ولیک ستة و سبعة ثمانیة تسعه | شش است و هفت و گر هشت و نه

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می | کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

غرب بید است و صنوبر خلاف نا روید | چو نخل خرما فرصاد توت و دلب چنار

ورق چه برگ درخت است و غصن شاخ درخت | چو دوحه بیخ درخت و ثغام اسفید

طلح و موز درخت اراک خمط بدان
حوائل شتر ره گرد و شوک خار سدره کنار

نمد لباد بود مال بر نهاده لبد
پلاس حلس و درخت و زمین و آب عقار

کره بود گوی و بوی دان عرفه
بدو قصر تو ماورد را گلاب شمار

صح است گرفتن چو دست یکدیگر
تعانق است گرفتن کنار حجر کنار

خمیص گشته دلش شو خلقن بری بجرم
ذلول رام و وسن خفته و یقظ بیدار

عوان ثنیّه کاظم عروب شوهر دوست
قرام پرده باریک و تکه بند ازار

مراح جای شتر مربض است جای غنم
کناس دان وجاران آهو و کفتار

قضیم دان جو خر معلف آخور و آری
علیقه توبره نشخوار و جرّه چه نشخوار

القطعة الخامسة فی بحر المجتث المثمن المحذوف

بریز در صدف سینه ای هنرپرور
ز بحر دلکش مجتث سفینه های گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
بخوان ز بعد وی این قطعه لفظ از بر

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر
ولید و طفل بچه ام و والده مادر

رحم قرابت و زیدان بود ختن داماد
چنانکه صهر خسر والد و اب است پدر

زکی است پاک و حفی مهربان خفی پنهان
جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

... برجیس و مشتری برجیس
شهاب و کوکب دری و نجم چه اختر

فلق سپیده شفق روشنی اول شب — ربیبه دختر زن بنت و ابنة دان دختر

حمل بره بقر و ثور گاو و عجل بچش — مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر

بعید دور وراء الیس امام پیش و وسط — میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر

علاة سندان مطیس پتک و منفخ دم — قدوم و منحت تیشه حصین و فاس تبر

سوار دست برنجن چو پای را خلخال — وشاح و عقد حمائل رعاث و تاج افسر

یدی بخشیدن ثانی دوم اخیر پسین — نقیض اولی اخری و آخرست دگر

قمیص کرته و یلمق قبا و ریط رگوی — نصیف همچو خمارست مقنعه معجر

اجاج تلخ و تفه بیمزه است و مالح شور — فرات عذب زبیب و اصف مویز کبر

شراره خذره بود مارج و شواظ لهیب — زبانه فرجه انگشت رماد خاکستر

عجین خمیر دقیق آرد و نخاله سبوس — ادام نان خورش و قند شکرست شکر

حزام تنگ ثفر پاردم لجام لگام — عنان وال هی و منطق و نطاق کمر

رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف — سنتو سنوت و حداد دان آهنگر

القطعة السادسة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ایکه چشم مستت از شوخی ام عقلم ربود — بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — چون بدانستی که این بحر رمل شد گو برو

فرخ و فروج است چوزه بیضه تخم مرغ و ... | چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری مرود

اصفر و فاقع چه زرد هست احمر و قانی هست ... | هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ | هست حصبا سنگریزه ما و وادی آب رود

جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جوده تک | وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

غبن در زر با زیانست و غبین در بها | چون غنا دان بی نیازی و غنا خوان سرود

طیر نوا به حی زنده و لیث و شاب است و لس | ثوم سیر و جلجلان کشنیز چون حمص نخود

رازیانج بادیان سک بوی خوش اذخر | نثر و شتی را پراکنده شمر مجموع کود

تاجران سالار بازرگان و فاجر نابکار | صاعد آن مردی که بالا میرود هابط فرود

القطعة السابعة فی بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل ز پرده عشاق بر کشید آهنگ | به بحر مجتث برخوان غزل به نغمه چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی تا شنود عقل و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب لبث درنگ | قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نوست و قمر مه و قمر ... | شعاع او زر و صبغ چه شکوفه و رنگ

اشنج شکسته سر و لحیه ریش و اقرع کل | اسل و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ

قتیل کشته و عظم استخوان فصیح گفتار | چو فهد دوست و نمر یوز دان و خرس و پلنگ

غراب زاغ و هزبر است عنکبوت و کشف | ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ

قصب نی آمد و طرفا گز و یراعه شغر و | چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنگ

مناحه ماتم و کافی بسند و طبع منش | ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنگ

حمی قرق نزع در وضعه هر غرار شناس | وطر چه حاجت و صلح آشتی حصون خنگ

سویق پیست و حشیش و جریش بلغورش | جشب طعام درشت است جید نیک

قفا زبان تهی فوج و حزب و ثله گروه | سبات خواب و شقر قوه لاله و رو دنگ

ذکی است زیرک و نحریر و حبر دانشمند | ادیب را ادب آموز دان ادب فرهنگ

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المثمن السالم

۱۰

زشرم رخت لاله را خون شد دل | زرشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعولن | تقارب ازین وزن گردید حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین گل | وطن جایگه کرم رز ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی را | به ترتیب نامی است روشن نه مشکل

مجلی مصلی مسلی و تالی | چو مرتاح و عاطف خطی و مؤمل

لطیم و سکیت از جاجت عرق جو | فواد است و قلب و جنان و شغفی دل

بدین ده دو ی دیگر الحاق می کن | یکی هست قاشوره دیگر چه فسکل

لبن خشت خام ست و آجر پخته آن — عسر ضد آسان عویص است مشکل
عیوق است ... لبوس است ضد ... — اسیف است غمگین خفیف است بیدل

القطعة التاسعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه — گرت در تقارب شود اشتباه
فعولن فعولن فعولن فعول — بخوانش درین وزن هر صبحگاه
ثمر میوه حبّ دانه و تبن کاه — طریق و سبیل و صراط است راه
صبی کودک و شیخ خواجه نفس — دم و جند و جیش است عسکر سپاه
عروض خواسته طارف و تالد ارث — نوش باکیانه ست و فاسد تباه
غد و امس عکس اند فردا و دی — چو ابیض سپید است اسود سیاه
ذنوب سنق و غرب است و سجل است دلو — رکیه ست و بیر و قلیب است چاه
حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد — خطا ذنب و جرم است و عصیان گناه
حطب هیزم است و ضرام حصب — فروزینه عشب کلا و آن گیاه
مناص و مفر جای بگریختن — معاذ و ملاذ است و ملجا پناه
حکم داور و محکمه جای او — ولی بیّنه همچو شاهد گواه
ذهاب و مجی رفتن و آمدن — سیاحت بگشتن سباحت شناه

۱۱

القطعة العاشرة فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ماه موزون و آفتاب لقا ❊ وزن بحر خفیف هست ازما

فاعلاتن مفاعلن فعلن ❊ گفتم این بیت وان فخوان بلا

مِنْ و عَنْ ازالی و حَتّی تا ❊ اَیْنَ کیفَ چون اَمْ و اَوْ یا

فی دَر است و عَلی بر و کَمْ چند ❊ نَحْنُ و نا ما اِنّا و اَنا ما

اَنا چون اَنْهِی و اِئْتی مِن ❊ ما چه و مَنْ که هر که و مَعَ با

اَنْتُم و کُم شما و ذا این مرد ❊ اَنْتَ تو اَنْتِ زن و لی تنها

اِنْ و لو گر سَتی کی و لا نه ❊ فیما هیچو حیث ما هر جا

ف پس و قبل پیش و بعد پس ❊ ل مَرو سی مر لَنا ما را

صَه مگو مَه مکن و رَعْ و ذَر مان ❊ لِمَ و لمّا نه و هَلُمَّ بیا

ذی و اَلّذی و هٰذِه این زن ❊ مر درا ذا و ذو ست با هستدا

تِلکَ آن زن چو ذلک است آن مرد ❊ ثَمَّ آنجا و هاهُنا اینجا

غیر جز قط هرگز ایضاً نیز ❊ رُبَّ و رُبَّما و رُبَ بسا

مُنْذُ و مُذ از زمان باز است ❊ ایها و ایه دور شو بغیر

مَهلاً آهسته باش و آها خوش ❊ قلما اندکا و بخ نیکا

12

القطعه

القطعة الحادية عشرة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز | قدت چو سرو که عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز

رجا امید و کریه آنست سوغ و خل جواز | روا و نصفت عدل و عفو و حرص آز

حضیض غابر و غور است هجل و بیده نشیب | یفاع ربوه و تل است نجد و هضبه فراز

طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمک | ارز برنج و مرق شوربا و قلویا قاز

قصید مغز سطبر است و رار مغز تنک | قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز

مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره گشنیز | کراع پاچه حنین و بصل سیر و پیاز

سمید و درمکه نان سفید و خل سرکه | رغیف گرده و بید است [illegible]

قطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله | چنانکه معز بز و ضان میش و تیس نهاز

ابو الملیح چکاوک [illegible] قبره نام | چو نسر کرکس و عقعق صقر چرغ و بازی باز

صغیر خرد و حباری شوات مخلب چنگ | حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع کاز

تکرع است وضو آبدست و نیت عزم | بنیه قبله کعبه است چو صلوة نماز

عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره | جنان باغ و بدان بدل و تسبیح نماز

زنیم سنده و دعی نیز هم بندی بی شرم | ق | رسیل همره و نعله زن و نجی همراز

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه	قرین ندیم بود همدم و شریک انباز
اکیل همخور و همکاسه و سمی همنام	رفیق یار موافق عشیر همساز

القطعة الثانیة عشرة فی بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام	ساز در بحر رمل بار دگر سیر و مقام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	همچو بلبل بعد ازین این بیت خوان صبح و شام
کرم و عنب رز حلاحل سید و راس و نمام	مهتر است و بست صدر و خیر و نیشم بام
عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد	جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
لون رنگ ریح بو و باد و غیم و غین میغ	نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم	کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ کاس جام
لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ربع غل	کدس خرمن حزمه بسته صعب تف و ندم
ثغر و سن دندان ظفر ناخن جلد پوست	حلق جوف اندرون ضیق و ضنک تنگی و کام
آدمی انسی نسان دم و جنی پری	اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان قرض وام
ابهم انگشت مهست لیک ابهام انگشت نر	با سبابه سست و وسطی بنصر و خنصر تمام
سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر	قیح ریم و دم هم است خون افلاس نفس حام

القطعة الثالثة عشرة فی بحر المجتث المثمن المقصور

۱۴۷

زهی جمال تو امروز به زدی و پیر	چرا خدنگ تو آمد بسینه دیر بدیر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات	بگوی مجتث و مفگن ز شرم سر در زیر
مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر	شعیر و صبره و گنتان جمع است جاس و زعیم
غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث	هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر
رقاد و هجعت خفتن سهاد بیخوابی	بذول و باذل و ماج سخی و شجعان سیر
عوج کجی و حزنبل گیاه و مبت لنبذ	حباب زمزم و اخاذه غدیر و قاع کویر

القطعة الرابعة عشرة فی بحر الهزج الرباعی

15

گل غنچه ز شرم و هنت در ستر است	وز ذکر لبت ای من گل پر عطر است
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	بحر هزج است گر اندک فکر است
بصم و عتب و رتب و چهارم فتر است	اینها همه جلیست و فرجهای شبر است

القطعة الخامسة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی ازواج النبی

ای ماه رخ تو خرگهی محتشمه	ملک دل من ترا شد یک قلمه
مفعول مفاعلن مفاعیلن فع	این بحر هزج دان و بخوان با نغمه
نه جفت نبی که پاک بودند همه	بد عایشه و خدیجه محتشمه
با ام حبیبه حفصه بود و زینب	میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی اولاد النبی ص

در وصل تو از هجر دل اندر بیم است	وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم است
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	بحر هزج اخرب ازین تقسیم است
فرزند نبی قاسم و ابراهیم است	پس طیب و طاهر ز در تعظیم است
با فاطمه و رقیه ام کلثوم	زینب شمر ار ترا سر تعلیم است

القطعة السابعة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی السور المدنیه

ای قد تو در گلشن جان سرو روان	وز رشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	این نوع رباعی هزج اخرب خوان
نور و فتح و انفال مدنی میدان	با آل عمرن و زلزلت احزاب همان
حج اول و قد سمع و عد و حدید	فتح و لیس و بیش و نصر و دهر و رحمان

القطعة الثامنة عشرة فی بحر المضارع فی اسامی آل النبی

ای مشتری شمائل و خورشید کوکبه	حسن رخ تو رشک مه چارده شبه
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن	بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه
مولی دوازده است نبی را یکی نبه	دیگر فضاله آنکه نه بیع است نه هبه
ثوبان رباح و صالح و انعم یسار و زید	و رافع و ضمیر کبشه موهبه

القطعة التاسعة عشرة فی بحر المتقارب فی اسامی قلاع الخیبر

زهی گشته ملهم بالهام ملهم	ملک بر فلک خوانده مدح تو دائم
فعولن فعولن فعولن فعولن	ز بحر تقارب بخوان ای معلم
ز خیبر ستد مصطفی هفت قلعه	خدایش بداد آنچنان ملک سالم
کتیبه بدو ناعم و شق و انگه	قموص و نطاة و سطیح و سلالم

القطعة العشرون فی بحر الخفیف فی اسامی الاوجاع القاتلة

بشنو ای غیرت مه افلاک	وزن بحر خفیف روشن و پاک
فاعلاتن مفاعلن فعلات	دردهائی که زوست دل غمناک
خنق و لادغ است و اعیائی	غدری و مغد و حکاک
ناحس و رخوه کاسر و ضاغط	وان مفسخ که زو عضل شد چاک
ضربان و تقبل و ثاقب باز	وان مسلی که زوست اصل هلاک

القطعة الحادیة والعشرون فی بحر الهزج فی اسامی الشهور الرومیة

بدان ای گل که رویت نوبهار است	هزج بحر لطیف و آبدار است
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل	شهور روم این هشت و چهار است
دو تشرین و دو کانون و پس انگه	شباط آذار و نیسان و ایار است

خبر ایران و تموز و آب و ایلول	نگهدارش که از من یادگار است

القطعة الثانية والعشرون في بحر الهزج في اسامي الشهور الفارسية

اسامی شهور فارسی چون در هزج آید	بدان این بحر خوش تا در عروضت به نماید
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	چو تقطیع این چنین کردی عروضی گو همی شاید
ز فروردی چو بگذشتی مه اردیبهشت آید	بود خرداد و تیر آنگه چو مرداد است می باید
پس از شهریور و از مهر و آبان آذر و دی آن	چو بهمن بگذرد اسفندارمذ ماهی نیفر آید

القطعة الثالثة والعشرون في بحر الهزج في اسامي السنين التركية

بحر هزج اخرب ایا فخر تتبار	این بحر آید بخوان چو در شهوار
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار	زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
انگاه اسپست و گوسفندست و حمنا	حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الرابعة والعشرون في بحر الخفيف في بيان بيوت الكواكب السيارة

ای ترا ماه و آفتاب غلام	بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلاتن	خانهای نجوم سبعه تمام
حمل و عقرب است با بهرام	قوس و حوت است مشتری آرام

ثور و میزان چو خانهٔ زهره است	مر حمل راست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان	خانهٔ آفتاب شیر مدام

القطعة الخامسة والعشرون فی بحر الخفیف فی استقرار الشمس فی البروج

ای پری رنگ ماه و عالی کیش	حور جنت لقا فتنت دل ریش
فاعلاتن مفاعلن فعلات	هست بحر خفیف بی کم و بیش
ثور به جوزا سی و دو و سی یکی است	حمل و ثور و شیر با سی و بیش
دلو و میزان و حوت و عقرب سی	بست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

القطعة السادسة والعشرون فی بحر المتقارب فی اسنان البقر والابل والغنم

اسامی اسنان بیان در تقارب	چو خوانی و کردی ازین علم فارغ
فعولن فعولن فعولن فعولن	بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
تبیع و جذع مسن گاو است و انگه	ثنی و رباعی سدیس است و صالغ
مخاض و لبون است حقه جذعه	شعر ثنی و رباعی سدیس است بازل

القطعة السابعة والعشرون فی بحر الخفیف فی اسماء قبائل اسبا

ای که درد تو راحت دل ماست	جان بیمار را غم تو دواست
فاعلاتن مفاعلن فعلات	گوی بحر خفیف و خوان در راست

۱۹

اشتر و عمرو و عمیر و کهلان	مره و انمار عامله سباست

القطعة الثامنة والعشرون فی بحر المجتث فی تفاوت اوزان الفلزات

زهی رخ تو زده طعنه بر مه ده چار	ربود چشم تو از جان بیقرار قرار
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات	به بحر مجتث این قطعه را بکن تکرار
ز روی جثه هفتاد و یکدرم سیماب	چل و شش است در از زیبقی و شبه شمار
ذهب صد است و سرب پنجه و نه آهن چل	برنج و مس چل و پنج است نقره پنجه و چار

القطعة التاسعة والعشرون فی بحر الرمل فی تفاوت اوزان الفلزات

ایضا

ای که شد خورشید خسارت بخوبی رشک ماه	در پناه سایهٔ زلف تو مه را تکیه گاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	خیز در بحر رمل این بیت برخوان صبحگاه
نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی	اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه
زر لکن زیبق الم اسرب وسن ارزیر حل	فضه ند آهن یکی مس و شبه مه قمر راه

القطعة الثلاثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچه خندان	قدت سرو روان دل خطت ریحان جان
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	بدین بحر هزج این قطعه خوش زین رو فی خوان
کتف شانه عضد بازو معی ارو و دیه پستان	فرجی و زرکی دنبه مرغ و شبو ابان

صمم کری بکم گنگی عرج لنگی بله گولی — علیم و عالم و علام دانا و اسمی یزدان

سحاب و عارض و مزن و غمام ابرست و طل شبنم — حیا و وبل و تهمی مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه — شتا و صیف بشنو زمستانست و تابستان

عدو و خصم دشمن آن عذار و خوف ترسیدن — وثاق و کبل بند آمد حصین و سجن حبس زندان

ای سر کش نطی کاکل طری تازه جنی چیده — خزی رسوا دنی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

شغف غش و طوبی خوش عبست مصدر باد — یکی سغبان و عریان سم طیبان گرسنه عریان

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انین ناله — خذا خاشع فزع خائف قانت تائب وجل ترسان

تقی و متقی پرهیزگار و عبقری نیکو — سفن سوهان کدر تیره خد رخساره سد دندان

تو بلنج و صب رنج و الم درد و جوی سوزش — اقط پنیر دوغ و ارز تنق بد خو منق گریان

خصم مار و شیثم شر و شجن گرم حزین غمگین — فرح شاد و مسرت راست جذلان فرح شادان

صغیر خردی کبیر پیری فالح فی شیخ ناخوش — ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرو ریدن

عنا رنج و سنا رفعت علا ایفی و بکا گریه — خفیف میل و خفر شرم و صباح و صحب افغان

عرین و غیل و غاب و غیصه انک و شری بیشه — زند کفک و سنین تحطو مطا و حراب انبان

شوفه مهمه و فیفا فلات و سبسب و بید — چو بیدو دو بیابانست اوتوب خره سنگستان

غمص شوخ عین غیره لغره زنگ و شنگ اشنگ و انگوزه و ق — چو مارن مرتنی براجم بند انگشتان

شنتین گنبد بدیده کتمت هم خجر بوی دهان باشد	صنبان هست آب و قز گنده لنعل تجنح آب بینی فراوان

القطعة الحادیة والثلثون فی بحر الرجز المثمن السالم

ای ماه رو ملکی تری لب ای شیرین دهان	خورشید رویان را شده گر لبت دزد زبان
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن	انیست تقطیعش خبر بر خوان چو بلبل زمان
طور و جبل طود و علم کوه است و حارس پاسبان	طارم و عیبل ری ضرب شهد است و مجان رایگان
میزان ترازو حمل رو و فرخر داری بود	فلک و سفینه جاریه کشتی شراع تسن بادبان
لوح و شکاف جو ملاان و حالی تهی	شامخ بلند و قلیه سرغ و سلم نردبان
جسم جسد شخص و طلل هباز و جثمان بدن	تن ذات هستی کون لقع دل روح و نفس و مهجه جان
سنور و قط و خیطل هست گربه کلب سگ	برغوث کیک و نمل ذره و منو عالم جهان
قلت کمی را حت خوشی شر بد ملکت شهی	سنو و سرحدت تو کطت ثنی کمان
لادع گزان بالغ رسان کل خوران اثغ	طایر ان قاطع ان جابر رو اساعی دوان
جمع فریق قوم فرقه مت معشر گروه	طارق تله شکوه گله نجمه کله راعی شبان
غی ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی	تلقا جهت قرن بی بیان آیه نشان

القطعة الثانیة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المکفوف

ای سیمبر که هست لبت همچو خاره سخت	جان در هوای لعل تو خون است لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات	این بحر مضارع دان ای نیکبخت
ریزاب ناودان شد و ثم شجر درخت	چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت
کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه	شطر ست نصف نیمه و خرد ست لخت
فیحن شد آب و ثوم و قند سیر باد رنگ	دیباکد و قرع برا و شدید سخت
رفتار خیار و سلق و چغندر خزر گزر	نعناع پودنه ست و اثاث و متاع رخت
خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب	زی و لباس کسوت و چون جد و حظ بخت
ماه شب چهارده بدر ست و خرمنش	ق هاله است و سایه فیء بود و ماهتاب تخت

القطعة الثالثة والثلثون فی بحر الخفیف المسدس المخذوف

ای خط بت بشک مشک تاتاری	ذوق بحر خفیف گر داری
فاعلاتن مفاعلن فعلن	گوی چون بلبلان گلزاری
سکر مستی و صحو هشیاری	نصر عون و مظاهرت یاری
مبرم و متقن و متین محکم	مظلم و داج و مدلهم تاری
وهن و وهی است و نی سستی لیک	ذل و ذلت هوان و هون خواری
ابتهال و ضراعت است و ضرع	استکانت تضرع زاری
قسم و حلفه و یمین سوگند	ذمی و ال ذمه زنهاری

یاس و حرمان قنوط و نومیدی	چون تعطل بطاله بیکاری
قرد کیتی قضاعه سگ آبی	حرفه پیشه حری سزاواری
ضرب و جلد ست خفق و تیز زدن	ترکی ارماق و هندوی ماری

القطعة الرابعة والثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی دل برده از گل لاله رویت رعنائی	شده دیوانه زنجیر زلفت عقل و سودائی
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی
وقوف حدس و شعر و علم و فقه و فهم دانائی	عمار و حفله انبوهی حدة چون وحده تنهائی
عسار و مسکنت چون بؤس و فقر و عیله درویشی	مخاتیم و مکاحل کیلها قیلوله برائی
تره ضغن و ضغینه احنه و حقد و حنق کینه	قسیمه فاره نافه طاقت قدرت توانائی
الی نعمت ضر زحمت بلایا نعمت و زحمت	زبان لکن غطا پوشش فضیحت رسوائی

القطعة الخامسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المحذوف

ای مشک تو رقم زده بر صفحه قمر	جست از رخ و لبت دل بیمار گلشکر
مفعول فاعلات مفعول فاعلن	بحر مضارع آمده این بحر پر گهر
زمیل و شفره مخذی اشکره دان فرا	پولاد انیث صندش و اسکاف کفشگر
خنزیر خوک و رجس پلیدی کاسه سوی	تسخین تفس کفش و ثنا چون ثنا خبر

۲۸

شکر است و فرج و حر کس کمین اندرون او | مهبل و بالش مهبلس و زب و ایر نر

خصیه است خایه عانه زهار است و سره ناف | ثغره مغاک سینه و رمّاعه تار سر

کابوس دان سکاچه و ضغاغوطه و لانیدلاق | جاثوم شد منند و دستاک پرده در

منهاج و منهج و جدد و قصد راه راست | ورد و شر لغیت و عطن مورد آبخور

ق

زرق خیک و نحی مشک حقو تیره عصام بند | شن مشک کهنه باشد و صرم چرم گر

فدان لباد و مسفه تجج همچو سیر حوق | مسحاة بیل و مسحه ماله قلع تبر

مسواة تیجه منقله زر دست و مرکلند | باشد شروف زبر و اکار برزگر

القطعة السادسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المقصور

ای جان من ز ناوک چشم تو گشته ریش | بر دل محبت زبلای غم تو نیش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | این بحر شد مضارع سازش بود خویش

عقرب کژدم است و حمه زهر نیش بره نیش | جعبه جفیر و قعبه بود چون کنانه کیش

اعصار گردباد و حیه نکباء گرد شمال | ضد جنوب همچو صبا این قبول بیش

حمی تب است صداع و فواد و کباد دیه | درد سر و دل و جگر و قرح قرح ریش

ظهر است پشت و بطن شکم قد و تیتین | الیه لعامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش

حانوت چون دکان شد و حلقیت نکره | باشد عزی سیر تشیم و شرط دو لق ...

۲۵

القطعة السابعة والثلثون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بگردت صف زده خوبان چو حور انتظره | همچو انجم بسته گرد ماه تابان دایره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | هست این بحر رمل خوش خوان بصوت حنجره
شمع موم و زیف بهرج ناسره جید سره | شاد دان خشنود و خشیف غزال است و رشا آهو بره
لقبه سوراخ است و منجل داس و برم گرو | کلبتان ماشه است کلوب انبر و منشار اره
شیخ و فانی پیر هم و هرم است و زال | خیربون ابله عجوز و دردبیس و شهبره
علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصر کوشک | خدم بنیان اساس اصل است شرفه کنگره
مقدم العین است ماقی موق و ماق و مأق | کنج چشم و مؤخرش دنبال بازل مسخره
جوز گوز و لوز بادام است عجه خاگینه | چون سر طراط است پالوده سمن فرزده

القطعة الثامنة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المقصور

ای برده مهر از مه روی تو مشعله | نه کیست تا بروی تو گردد مقابله
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | بحر مضارع است بخوان خوش لغلغله
خارج برون جحیم دوزخ و خلوه حجله | داخل درون طبق ته و ضوضات مشغله
والوغه هندوانه و بطیخ خربزه | چون کعک کاک و قرص کلیچه لبا فله
قنفذ چه خار پشت و سلحفات سنگ پشت | ضب سوسمار و ضفدع چغر و دق دله

جبهه چکاد و مفرق فرق و دماغ مغز | ام الدماغ جامی و جمجمه کله

طلق و مخاط ریزه و غبیل تیر حمل | آذرّه غژ و شری چدری لفظه ابله

وقیع آن بچه که آخر طهر بود علوق | یعنی آنکه بار گونه بیاید بقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفگیر قورخش | اثفیه دیگ پایه و طنجیر پاتله

مشط است شانه دلق کهن منسا عصا ق | مرط و کسا گلیم بود اربعین چله

سطر است و زبر و رقم خط و سفره کتاب | تفتیش و بحث کافتن و فحص و سیله

منحات رنده باشد و منقار سکنه | منقب سنبه شرک چه بود دوم فخ و تله

معیار چه ترازوی زرسنجه سهم عمود | شاهین و فلس کفه چه باشد لسان و تله

القطعة التاسعة و الثلثون فی بحر المجتث المثمن المحذوف

ز نور عارض تو چشم شمس هست ضیا | ز تاب عرض منور دل گهر یکتا

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن | بحر مجتث این نظم خوان بصبح و مسا

ارنگ تخت و زنابار وان چه ظرف و وعا | جری الیرو مرض خستگی عرض کالا

نمیر آب گوارنده وان زرق صاف | ثمد علیق کم و بیش حصاره ان ربا

غدیر چه گوالی بدشت و قنطر پل | عمیق ژرف بود نهر جوی نول عطا

حباب گو پله باشد فرج آب معین | نقیض ضد کدر تیره شطن رسن خور شا

سنان چه سنگ فسان و لخاف سنگ تنک	رخام سنگ نسو نبله سنگ استنجا
کثکث چه پاشنه سنگ ست و سنگ کل جلمد	که سنگ سرمه طاحونه اثمد ست و رحا
عصیفیر شیره و ماعون کوزه و حب سبوست	سیاع کاهگل است و صعود بسر بالا
نقیر باده ملاط ست گل میان دو خشت	امام چه ژره راز و رازدان بنا
نهیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر	صهیل بانگ فرس صلصل است بانگ درا
نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس	نباح بانگ سگ و بانگ گرگ چیست عوا
هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم	ضباح بانگ روبه وعوعه ست بانگ آوا

القطعة الاربعون فی بحر المتقارب المثمن المحذوف

زهی طبع تو درج در و گهر	گرت هست زین بحر موزون خبر
فعولن فعولن فعولن فعل	تو این بحر را کش تقارب شمر
وجیز و ملخص بود مختصر	سوی جیر نعم آری الا مگر
کاین و گاه و گاهی کا	و کیّن بمعنی کم اندر شمر

القطعة الحادیة والاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

مجمع حسن و ناز و عشوه نژاد	رشک جانان عالم ایجاد
فاعلاتن مفاعلن فعلن	کن به بحر خفیف دل ارشاد